

فصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره هجدهم، پاییز ۱۳۸۹: ۳۷-۶۱

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۰۴/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۱۲/۱۷

بررسی ساختاری نبرد خویشاوندی در منظومه های «رستم و سهراب»، «برزنامه» و «جهانگیرنامه»

* احمد خاتمی

** علی جهانشاهی افشار

چکیده

با وجود تعدد آثار و منظومه‌های حماسی- پهلوانی در ادب فارسی، نکته قابل توجه این است که عناصر معدودی شکل‌دهنده این آثار می‌باشند. البته این موضوع نکته تازه‌ای نیست و ساختارگرایانی چون استروس، فریزر، پراپ و دیگران نشان داده‌اند که در آثار مختلف، عناصر معدود و مشترکی وجود دارد. در این مقاله، نبرد خویشاوندی در سه منظومه «رستم و سهراب»، «برزنامه» و «جهانگیرنامه» با رویکرد ساختاری مورد بررسی قرار گرفت و عناصر ثابت و مشترک آنها تعیین گردید که عبارتند از: رفتن اتفاقی پهلوان به دیار بیگانه، ملاقات اتفاقی با دختری در سرزمین بیگانه، ازدواج برون مرزی، رفتن پهلوان و ترک همسر، دادن نشانی به همسر، تولد نوزاد خارق‌العاده، روانه شدن فرزند به سرزمین پدر، همراهی دشمن، نیرنگ، شکست طلایه سپاه پدر توسط فرزند، فراخوانده شدن پدر توسط پادشاه جهت مقابله با فرزند، نام‌پرسی، نبردهای سه‌گانه، معرفی فرزند به پدر.

واژه‌های کلیدی: ساختگرای، نبرد خویشاوندی، رستم و سهراب، برزنامه، جهانگیرنامه.

A_khatami@sbu.ac.ir

* نویسنده مسئول: استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

Ajahanshahiafshar@gmail.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

یکی از حوزه‌های موفق پژوهش در سده اخیر بی‌شک حوزه اسطوره‌شناسی و مردم‌شناسی و مطالعاتی از اینگونه بوده است. شاید بتوان دلیل این مقبولیت را در نتایج جالب توجهی دانست که ساختارگرایانی چون لوی استروس، فریزر و دیگران در آثار خود به آنها دست یافتند. ساختارگرایی عموماً به اندیشه دهه ۱۹۶۰ اطلاق می‌شود و با نام ساختارگرایانی چون لوی استروس^۱، رولان بارت^۲، میشل فوکو^۳، ژرار ژنت^۴، لویی آلتوسر^۵، ژاک لاکان^۶ و گریماس^۷ عجین شده است. این شیوه در مطالعات ادبی به بررسی عناصر مشترک یک نوع ادبی و ارتباط این عناصر با کل می‌پردازد.

پژوهشگران دوره ساختگرایی، دل درگرو صورتگرایی روسی و اندیشه‌های زبان‌شناسی سوسور داشتند و در نگاه آنان، واحدهایی نظیر روایت‌بن، اسطوره‌بن، نقش‌مایه، نقش، وجه و انواع رخدادها بر طبق قواعد نوعی دستور زبان روایت در یک زنجیره زمانی با یکدیگر ترکیب می‌شوند.

از جمله بررسی‌های ساختارگرایان، یافتن الگوی مشترک در میان فرهنگ‌های گوناگونی بود که به ظاهر هیچ گونه ارتباطی با یکدیگر نداشتند. آنان به این نتیجه رسیدند که فرهنگ‌های ملل مختلف، خلاف تفاوت‌های ظاهری از ساختارهای مشابهی برخوردارند. مثلاً استروس ساختارهای مقدماتی خویشاوندی را در میان اقوام گوناگون مورد بررسی قرار داد. پراب به بررسی ساختار قصه‌های عامیانه روسی و مارزلف^۸ نیز به طبقه‌بندی افسانه‌های ایرانی پرداخت. یکی دیگر از جلوه‌های این الگوی مشترک، نبرد میان خویشاوندان بسیار نزدیک است. درباره نموده‌های این طرح در ادب جهان باید گفت که مطابق بررسی جلال خالقی مطلق، از میان داستان‌های پر شمار نبرد پدر و پسر در ادب

-
1. levi-strauss
 2. Rolan Barthes
 3. Michel Foucault
 4. Jerarld Genet
 5. Louis altuser
 6. Jachques Lacan
 7. Grimass
 8. Marzolph

جهان، چهار روایت رستم و سهراب (ایرانی)، هیلده براند و هادو براند (آلمانی)، کوکولین و کنلای (ایرلندی) و ایلیا مورمیت و سکلنیک (روسی) بیش از همه در موضوع، جزئیات و ساختار به یکدیگر شبیه‌اند (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۵۳). برخی این گونه نبردها را که در روایات حماسی و افسانه‌های اقوام مختلف آمده است، ناشی از اسطوره نبرد خدایان و دسته‌ای نیز آن را ناشی از عشق نامشروع پسر به مادر و گروهی نیز این افسانه‌ها را بازتاب اجتماعات آغازین می‌دانند. یکی از بهترین پژوهش‌های ساختاری درباره نبرد پدر و پسر، پژوهش پاتر^۱ است که در اثر خویش هشتاد داستان جهانی را که در آنها رویارویی و نبرد خویشاوندی اتفاق افتاده، مورد بررسی قرار داده است.

چارچوب کلی این تقابل این گونه بیان می‌شود که پهلوانی بیرون از شهر یا سرزمین خود ازدواج می‌کند. فرزند حاصل از این تولد در غیاب پدر متولد شده و پس از رشد و بلوغ، جویای پدر می‌گردد. رویارویی پدر و فرزند اغلب به شکلی ناشناخته و همراه با درگیری صورت می‌گیرد.

در روایات پهلوانی پس از شاهنامه، رویارویی دو خویشاوند به اشکال گوناگون صورت می‌گیرد که نمونه‌های آن را می‌توان در «فرامرزننامه»، «برزونامه»، «جهانگیرنامه»، «شهریارنامه»، «بانوگشسب نامه»، «گشتاسب نامه» و ... ملاحظه کرد. در این مقاله نگارندگان می‌کوشند تا با نظریه‌ی ساختگرایی، نبرد خویشاوندی را در سه داستان «رستم و سهراب»، «جهانگیرنامه» و «برزونامه» بررسی قرار داده و در صورت نیاز به ریشه‌های حماسی و اسطوره‌ای هریک از این عناصر نیز اشاره کنند.

چارچوب نظری

ساختارگرایی عموماً به اندیشه فرانسوی دهه ۱۹۶۰ اطلاق می‌شود که به جست‌وجوی قوانین کلی و تغییرناپذیر می‌پردازد (ریتزر، ۱۳۷۴: ۴۴-۵۴۳) این اندیشه که با نام متفکرانی چون کلود لوی استروس، رولان بارت، میشل فوکو، ژرار ژنت، لویی آلتوسر، ژاک لاکان، گریماس و ژان پیازه عجین شده است، با تاکید بر لایه‌های زیرین

1. Anthony Murray Potter

نمودها و رفتارهای فردی، اجتماعی و فرهنگی نه تنها اهمیت رویدادهای جزئی، زمانی و تاریخی بلکه نقش فرد را نیز ناچیز شمرد^(۱) (نقیب زاده، ۱۳۸۷: ۳۷۰).

نظریه ساختارگرایی از تحولات گوناگون در رشته‌های مختلف سرچشمه گرفته است که مهمترین این رشته‌ها زبان‌شناسی و نظریات سوسور (۱۹۱۳-۱۸۵۷) در این رشته بود. در دیدگاه سوسور، زبان نظامی از عناصر صوتی است که قوانین ثابتی بر روابط این عناصر حاکم است و کوشش زبان‌شناسی در جهت کشف این قوانین بوده است. این شیوه تفکر با فرا رفتن از عرصه زبان، رشته‌های گوناگون مردم‌شناسی، روانپزشکی، هنرهای تجسمی، نقد ادبی و فلسفه را نیز تحت تأثیر قرار داد و متفکران مختلف در عرصه‌های گوناگون در پی جست‌وجوی عناصر ثابت و نامتغیر در رشته‌ها و زمینه‌های مورد تحقیق خود برآمدند. استروس در زمینه انسان‌شناسی فرهنگی به بررسی ساختار بنیاد ذهن بشر پرداخت و یاکوبسن و بیش از او رولان بارت به تحلیل ساختاری ادبیات گرایش پیدا کردند. گریماس با بررسی نشانه‌شناختی، ساختار را مقدم بر معنا به شمار آورد؛ ژاک لاکان با روی آوردن به دیدگاه‌های فروید بیان داشت که ناخودآگاه مانند زبان از نظامی ساختاری برخوردار است (مکاریک، ۱۳۸۸: ۷۸-۱۷۶). پراپ در ریخت‌شناسی قصه‌های پریان با بررسی صد قصه روسی، دریافت که پیکره کلی آنها بر کارکردهای سی و یک گانه بنا شده است.^(۲) گریماس در کتاب ساختار معنایی، ضمن ارائه گزارشی از کار پراپ، در پی دستیابی به دستور زبان جهانی روایت بود (اسکولز، ۱۳۷۹: ۱۸). بنابر آنچه گفته شد، ساختگرایی به وسیع‌ترین مفهوم آن روش جست‌وجوی واقعیت در روابط میان اشیاء منفرد است (سلدن، ۱۳۷۷: ۴۳-۱۴۱).

نگارندگان در پژوهش حاضر برآنند تا با تکیه بر نظریه ساختگرایی (بویژه الگوی بررسی ساختاری لوی استروس) سه منظومه «رستم و سهراب»، «برزو نامه» و «جهانگیرنامه» را که هر سه بر پایه نبرد خویشاوندی شکل گرفته‌اند، مورد بررسی قرار دهند.

خلاصه داستان «برزونامه»^(۳)

منظومه حماسی «برزونامه» (دارای ۳۵۰۰ بیت)، از مهم‌ترین منظومه‌های حماسی است که به تقلید از شاهنامه فردوسی در قالب مثنوی به بحر متقارب مثنی محذوف یا مقصور، به زبان فارسی سروده شده است. این اثر منسوب به خواجه عمید عطایی رازی معروف به «ناکوک» می باشد. لحن ساده و حماسی، نزدیکی آن به شیوه بیان فردوسی، وارد نشدن عناصر سامی، استفاده اندک از واژگان عربی، و مشابهت‌های زبانی میان «برزونامه»، شاهنامه و گرشاسب نامه نشان از قدمت این منظومه دارد.

موضوع اصلی منظومه، شرح پهلوانی‌های «برزو» پسر سهراب و روایات مربوط به خاندان رستم است که در متن اصلی شاهنامه فردوسی نیامده است. سراینده در بخش آغازین آن که به تقلید از داستان «رستم و سهراب» شاهنامه ساخته شده است، بخشی از داستان سهراب را مطابق با متن شاهنامه فردوسی نقل کرده و سپس با مقدمه‌ای کوتاه و بدون ذکر مأخذ، به روایت داستان برزو پرداخته است. براساس این متن، سهراب پیش از نبرد با ایرانیان با دختری به نام شهرو در سرزمین شنگان آشنا شده وی را به همسری برگزیده بود. از این وصلت برزو زاده شد. شهرو، اصل و نسب برزو را از او پنهان داشت تا به مبادا به کین‌خواهی به جنگ رستم برود. افراسیاب که در نبردی با رستم از جنگ او گریخته بود، به سرزمین شنگان رسید و با دیدن برزو، شیفته او شد. وی برزو را فریفته و به پیکار ایرانیان روانه کرد. برزو که در این نبرد به دست فرامرز به اسارت ایرانیان در آمده در راه فرار از زندان با رستم رویارو می‌شود و ضمن شکست و آگاهی یافتن از نسب خود به جمع پهلوانان ایران می‌پیوندد. از این پس، شخصیت‌هایی وارد داستان شده‌اند که از برخی از آنان در شاهنامه نشانی نیست.

(صفا، ۱۳۷۴: ۳۰۷-۳۱۱ و افشاری، ۱۳۷۸: ۹۴-۹۳ و محمدی، ۱۳۸۴: ۲۸-۱۱ و

رزمجو، ۱۳۸۱: ۲۳-۱۲۲)

خلاصه داستان «جهانگیرنامه»

«جهانگیرنامه» منظومه‌ای است حماسی، افزون بر شش هزار بیت در سرگذشت جهانگیر فرزند رستم در قالب مثنوی که در بحر متقارب مثنی محذوف سروده شده

است. اشعار «جهانگیرنامه» از لحاظ فخامت و استواری در سراسر آن یکسان نیست. به نوشته ذبیح‌الله صفا، بخشهایی از آن متعلق به اواخر قرن ششم و به احتمال قوی‌تر، متعلق به اوایل قرن هفتم است اما از جانبی دیگر، با توجه به برخی عبارات و ترکیبات آن، به آثار قرون متأخرتر، از جمله آثار قرن نهم، همانند است.

سراینده نخست به اجمال داستان «رستم و سهراب» را بر اساس شاهنامه بیان کرده و سپس شرح داده است که رستم پس از مرگ سهراب از غم و اندوه بسیار، راهی کوه و بیابان شد و به سوی مازندران رفت. از اینجای داستان، رستم برای مدتی قریب بیست سال از سرزمین و کسان خویش دور افتاد، به بیشه‌زاری رسید و در بیشه‌زار به دختر مسیحای عابد دل باخت و با او ازدواج کرد و چهل روز در آنجا ماند. سپس رستم روزی در شکارگاه با دیوی غواص نام روبه‌رو می‌شود و پس از ماجرای او را می‌کشد و برای همیشه از خانواده همسر خود دور می‌افتد. دختر که از رستم باردار گشته، کودکی به دنیا می‌آورد که نام جهانگیر بر او می‌نهند. جهانگیر در نوجوانی یلی نیرومند می‌گردد. مسیحای عابد او را با گروهی از مازندران به ایران گسیل می‌دارد تا به خاندان خود، پهلوانان زابل، بپیوندد و ایرانیان را در جنگ با تورانیان یاری دهد. افراسیاب (شاه توران) و هومان، جهانگیر را می‌فریبند و او مصلحت می‌بیند که به جمع آنان بپیوندد و سپس در جنگ تورانیان با ایرانیان طی حوادثی با پهلوانان ایران تن به تن نبرد می‌کند و پیروز می‌گردد و آنان را در اردوی توران به بند می‌کشد. هنگامی که در آوردگاه با زال، نیای خود، روبرو می‌شود، خود را به او می‌شناساند و تا پایان روز با هم برای افراسیاب به طور صوری و ظاهری کارزار می‌کنند، سپس پهلوانان ایران را از بند می‌رهاند و همگی سپاه افراسیاب را در هم می‌شکنند. جهانگیر به بارگاه کیکاووس راه می‌یابد. پس از آن به وقایع گوناگون و شرح دلاوری‌های جهانگیر پرداخته شده است. ایرانیان با سپاه سقلاّب شاه می‌جنگند و به یاری جهانگیر پیروز می‌شوند و سقلاّب، دین یزدان را می‌پذیرد. جهانگیر به مغرب‌زمین لشکر می‌کشد و با سپاه مغرب می‌جنگد. داراب شاه، فرمانروای مغرب، از رستم که سال‌هاست در مغرب زمین اقامت دارد، یاری می‌خواهد و رستم و جهانگیر، بی‌آنکه یکدیگر را بشناسند، با هم می‌جنگند. رستم بر جهانگیر فائق می‌آید، فرامرز که از شیبه رخس، رستم را شناخته، جهانگیر را به رستم می‌شناساند.

رستم به سپاه ایران می پیوندد و با داراب شاه، که بت پرست است، می جنگند. با مرگ داراب شاه مغرب تسخیر می شود و رستم، سقلاب شاه را فرمانروای مغرب می کند. در پایان داستان روزی جهانگیر به شکار می رود، دیوی غافلگیرانه او را از کوه به پایین می اندازد و جهانگیر می میرد. رستم در سوگ او زاری می کند و مادر جهانگیر از این خبر جان می دهد (صفا، ۱۳۷۴: ۳۳-۳۲۴ و افشاری، ۱۳۸۶: ۸-۴۹۷ و رزمجو، ۱۳۸۱: ۲۸-۱۲۵).

اکنون عناصر مشترک در منظومه های پهلوانی مشخص شده را بررسی می کنیم.

رفتن به سرزمین بیگانه

در منظومه های ذکر شده، پهلوان ایرانی بطور اتفاقی از دیار و سرزمین خود خارج شده و به سرزمین بیگانه وارد می شود:

در داستان «رستم و سهراب»، رستم در جستجوی اسب خود و پیگیری نشان پای آن به شهر سمنگان می رسد:

... غمی بود چون بارگی را نیافت سراسیمه سوی سمنگان شتافت
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۱۹)

در «برزنامه»، سهراب که در پی یافتن اسبی مناسب و دلخواه خویش است ناخواسته گذارش به سرزمین شنگان می افتد:

به سوی فسیله برون تاخت گو که پیدا کند بارگیری به دو
فسیله به شنگان بدی بیشتر شد آن جایگه گرد خورشید فر
(ناکوک، ۱۳۸۴: ۲۹)

در «جهانگیرنامه»، پهلوان ایران که از سوگ سهراب اندوهگین است، سردرگم و بی هدف از زابل بیرون می آید و بی آنکه خود خواسته باشد، قدم به سرزمین مازندران می گذارد:

تهمتن ز سوگ گرامی پسر تو گفتی که نشاخت پارا ز سر
اباناله و آه زاری کنان ز زابل روان شد به مازندران
(قاسم مادح، ۱۳۸۰: ۱۹)

ملاقات اتفاقی با دختری در سرزمین بیگانه

در هر سه منظومه، پهلوان ناخواسته و اتفاقی با دختری زیبارو روبرو می‌شود. در «برزونامه»، سهراب که در جستجوی اسب به سرزمین شنگان وارد شده با دختری شهرو نام برخورد می‌کند و عاشق او می‌شود.

در این بود سهراب کز دور دشت یکی ماه پیکر بر او برگذشت
 ... به یک چشم کز دور او را بدید به دل مهر و پیوند او برگزید
 (ناکوک، ۱۳۸۴: ۳۰)

در داستان «رستم و سهراب»، ملاقات با درخواست تهمینه صورت می‌گیرد که نیمه شب به بالین رستم می‌آید:

چو یک بهره از تیره شب درگذشت شباهنگ بر چرخ گردون بگشت
 سخن گفتن آمد نهفته به راز در خوابگه نرم کردند باز
 یکی برده شمعی معنبر به دست خرامان بیامد به بالین مست
 پس پرده اندر یکی ماه‌روی چو خورشید تابان پر از رنگ و بوی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۲)

در «جهانگیرنامه»، رستم در سرزمین مازندران با دختر مسیحای عابد ملاقات می‌کند:

به هر بیشه می‌گشت آن پهلوان سراسیمه مانند دیوانگان
 ... یکی روز در بیشه زاری رسید ز ناگه یکی ماه پیکر بدید

(قاسم مادح، ۱۳۸۰: ۱۹)

ازدواج برون مرزی (برون همسری)^(۴)

در هر سه منظومه، پهلوان در دیار بیگانه با دختری که دیده ازدواج می‌کند. «از مشخصه‌های کلی و مشترک این داستان‌ها این است که عروسان همه بیگانه‌اند و آشنایی پهلوان با آنها در مرز دو کشور یا در خاک کشور بیگانه صورت می‌گیرد و بی‌آنکه پهلوان قصد ازدواج داشته باشد حوادث داستان او را به این سمت سوق می‌دهند.» (مزدایور، ۱۳۸۳: ۱۷۴-۱۷۳) مزدایور در جایی دیگر چنین می‌آورد که «برخی از این عروسی‌ها یک رابطه جنسی ساده است که گاهی نیز منظور از آن تولد فرزندی است»

(مزدآپور، ۱۳۵۴: ۱۰۹). این اعتقاد آشکارا در گفتار تهمینه خطاب به رستم دیده می شود؛ در داستان «رستم و سهراب»، تهمینه، در پی شنیدن خصائل و برتری های رستم، نادیده عشق او را برگزیده و خرد را از بهر این عشق کشته است لذا نیمه شب به بالین رستم می آید^(۵) و خواهان کامیابی از او می گردد، اما در دو داستان دیگر درخواست و ابراز اشتیاق از سوی پهلوان صورت می گیرد.

بر روی هم نظر محققان این است که اینگونه ازدواج ها یا در میان اقوامی مرسوم بوده که در شرف انتقال از حکومت مادرسالاری به حکومت پدرسالاری بوده اند (همان: ۹۹ و مینوی، ۱۳۶۹: ۱۶ و ستاری، ۱۳۷۳: ۱۲) یا اینکه این اقوام هرگز دختر به بیگانه نمی دادند، زیرا آنان را اعتقاد بر این بود که ویژگی های تباری و نژادی از طریق خون مرد منتقل می گردد، از این رو جهت جلوگیری از آلوده شدن نژاد، دختران خود را به عقد بیگانه در نمی آوردند (کریستن سن، ۱۳۶۷: ۲۹۹ و حمیدیان، ۱۳۷۲: ۱۰۲ و اعتماد مقدم، ۱۳۵۵: ۴).

فریزر^۱ برای اینگونه موارد مساله مادرتباری را مطرح می سازد، نظام اجتماعی ای که در آن تبار و نژاد به وسیله مادر تعیین می گردد و مالکیت نیز از همان طریق منتقل می شود. البته وی اذعان می دارد که در این گونه نظام ها مادرتباری به هیچ وجه به معنی مادرشاهی نیست (فریزر، ۱۳۸۳: ۴۰-۴۳۸).

در هر سه داستان جهت تزویج، عقدی نیز مطابق رسم و آیین برگزار می گردد. در داستان «رستم و سهراب»، در همان شب موبدی جهت این امر فراخوانده می شود^(۶):

بفرمود تا موبدی پرنهر بیاید بخواهد ورا از پدر
بدان پهلوان داد آن دخت خویش بدانسان که بودیش آیین و کیش
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۸۰)

در «برزنامه»، سهراب شهرو را به خیمه خود می آورد و پس از وعده های نیکو به رسم ملوک عجم او را عقد می بندد:

به خیمه در آورد و بنشانند شاد فراوان بدو نیکوی وعده داد

1. Frizer

پس آنگه گرفتش به لوزینه دست به رسم ملوک عجم عقد بست
به مهر معین به دین درست رخ خاطر از گرد اندوه شست
(ناکوک، ۱۳۸۴: ۳۰)

در «جهانگیرنامه»، رستم پس از درخواست ازدواج خود با دختر مسیحای عابد و موافقت مسیحا، با او مطابق رسم و آیین ازدواج می‌کند:

ببستند عقد مه دلنواز به آیین و دین با گو سرفراز
سپردند دختر بدان پهلوان از آن شاد شد پهلوان جهان
(قاسم مادح، ۱۳۸۰: ۲۵)

«در اکثر قصه‌هایی که جنگ پدر و پسر اتفاق می‌افتد، پهلوان قصه در دیار غربت با زنی _ که مادر فرزند او خواهد شد _ ملاقات می‌کند و بلافاصله پس از ازدواج با او سرزمینش را ترک می‌نماید» (مینوی، ۱۳۶۹: یج).

رفتن پهلوان و ترک همسر

در اینگونه داستان‌ها رفتن مرد از پیش زن معمولاً به دلایل گوناگونی مانند حضور در جنگ، بازرگانی، ماجراجویی و . . . اتفاق می‌افتد. (پاتر، ۱۳۸۷: ۱۱). مطابق آیین ازدواج برون مرزی، فرزند که به خانواده مادری تعلق دارد، نزد مادر باقی می‌ماند (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۶۴ و راوندی، ۱۳۵۶: ۶۶۲).

برخی دیگر از پژوهندگان معتقدند که در دوران مادرسالاری، زندگی سربازی نوعی زندگی عادی به شمار می‌رفت و چه بسا پیش می‌آمد که فردی که در خدمت امیر یا بزرگی به عنوان پهلوان خدمت می‌کرد، به هر منظور مجبور به ترک سرزمین خویش به همراه امیر یا بزرگ مذکور می‌شد و تا سالیان بسیار از خانواده خویش دور می‌افتاد و چه بسا که در این سالیان فرزند او بالیده و به جایگاه مردی و مردانگی می‌رسید و روزی ناشناس رو در روی پدر قرار می‌گرفت (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۵۳-۷۸ و پاتر، ۱۳۸۴: ۱۱۲-۱۳۰).

در داستان «رستم و سهراب»، رستم پس از اینکه شبی را در سمندگان به صبح می‌رساند، صبحگاه با یافتن رخس، روانه ایران می‌شود و تهمینه را ترک می‌کند:

چو خورشید رخشنده شد بر سپهر بیاراست روی زمین را به مهر
... بیامد سوی شهر ایران چو باد و زین داستان کرد بسیار ییاد
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۵)

در «برزنامه»، تنها از آمیزش سهراب با شهرو سخن گفته شده و از اقامت سهراب در سرزمین شنگان ذکری به میان نیامده است:
به پا خواست برسان باد دمان به آب اندر آمد هم اندر زمان
بیامد سپه را به ایران کشید چنان بود رزمش که گوشت شنید
(ناکوک، ۱۳۸۴: ۳۲)

در «جهانگیرنامه»، رستم پس از آنکه چهل روز را در خانواده همسر خود سپری کرد، روزی به عزم شکار به ساحل دریا پای می‌گذارد، در ساحل ماجرای رخ می‌دهد که رستم را به دیار مغرب کشانده و سبب جدایی رستم از خانواده همسر می‌گردد:
چهل روز رستم در آن خانه بود به شادی بر ماه فرزانه بود
یکی روز رستم ز بهر شکار ز منزل روان شد به دریا کنار
(قاسم مادح، ۱۳۸۰: ۲۵)

دادن نشانه به همسر

پهلوان حین ترک سرزمین بیگانه، شیئی به عنوان نشانه به همسر خویش می‌دهد و از آنجا که در «جهانگیرنامه»، جدایی پهلوان به طور ناخواسته و اتفاقی صورت می‌گیرد از دادن نشانی خبری نیست.

در داستان «رستم و سهراب»، پهلوان مهره‌ای به همسر خود می‌سپارد:
بدو داد و گفتش که این را بدار اگر دختر آرد ترا روزگار
بگیر و به گیسوی او بر بدوز به نیک اختر و فال گیتی فروز
ور ای‌دون که آید از اختر پسر بیندش به بازو نشان پدر
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۲۵)

در «برزنامه»، نشانه انگشتری است که برزو به شهرو می‌دهد:
ز انگشت خود کرد خاتم برون بدو گفت کای سرو سیمین ستون

چو هنگام زادن درآید فراز
 ترا خود بدین خاتم آید نیاز
 اگر آوری دختر ماه‌رو
 به مویش فروتاب زین نامجوی
 اگر پور باشد بگردد دلیر
 به میدان درآید چو غرنده شیر
 به انگشت او کن تو انگشتی
 مبادا که گردد ز دانش بری
 (ناکوک، ۱۳۸۴: ۳۱)

همانطور که ملاحظه می‌شود در موضوع مذکور شباهت بسیاری میان بخش‌های مختلف داستان‌های «رستم و سهراب» و «برزنامه» می‌باشد، بویژه در مورد اخیر که تفاوت تنها در محل قرار گرفتن نشانه است که در داستان «رستم و سهراب»، بازو و در «برزنامه» انگشت دست می‌باشد و شاید بتوان این تغییر و تفاوت را چنین توجیه کرد که سراینده و بالطبع ذهن مردم روزگار شاعر خواستار این نبودند که بار دیگر آشکار نبودن نشانه فاجعه‌ای به بار آورد.

تولد نوزاد خارق العاده

در هر سه منظومه نوزاد که در خانواده مادری متولد می‌شود، دارای رشد و نبوغی خارق‌العاده است:

فردوسی در وصف سهراب چنین می‌گوید:

چو یک ماهه شد همچو یک سال بود
 برش چون بر رستم زال بود
 چو یک ساله شد ساز مردان گرفت
 به پنجم دل تیر و چوگان گرفت
 چو ده ساله شد زان زمین کس نبود
 که یارست با وی نبرد آزمود
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۵)

شاعر در «برزنامه» در وصف تولد و بالیدن برزو چنین می‌آورد:

به فرمان یزدان جدا گشت از اوی
 دلفروز برزوی خورشید روی
 برش چون بر شیر و چهره چوخون
 قوی بازوانش چو ران هیون
 به بالا بلند و به بازو قوی
 میان لاغر و ساعدش پهلوی
 به شکل و به هیات چو سهراب بود
 اگر چند چون قطره‌ای آب بود
 (ناکوک، ۱۳۸۴: ۳۲)

و جهانگیر چنین وصف می شود:

به نازش سه دایه همی داد شیر ... در آمد چو عمرش به سال سه پنج
ز شیر سه دایه نمی گشت سیر ... به دیدار چون رستم پیلتن
نبودی چو او در سرای سپنج به قامت چو سهراب لشکر شکن
(قاسم مادح، ۱۳۸۰: ۸۴)

(ناکوک، ۱۳۸۴: ۳۲)

... چو بگذشت بروی ده و پنج سال ز بن بر بکندی درخت کهن
نبودی به گیتی مر او را همال شدی خیره از روی او انجمن
(قاسم مادح، ۱۳۸۴: ۱۰۵)

«داستان سنتی ما در خدمت خوارق عادات و امور برجسته است و داستان به سیر طبیعی وقایع کمتر توجه می کند و در عوض به وقایع و حوادث برجسته و هیجان انگیز متمایل می شود. به همین دلیل درخواندن این گونه قصه ها پیوسته با امور خارق العاده و شگفت روبرو می شویم.» (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۱۹) در غالب این قصه ها، کودک در مراحل مختلف جنینی، تولد و رشد و بلوغ، مقرون به شگفتی و عجایب و دارای قدرت خارق العاده است.

روانه شدن فرزند به سرزمین پدر

در تمام داستان های نبرد پدر و پسر، فرزند پس از دریافت مشخصات پدر در جستجوی او روانه می شود. در افسانه های ایرلندی، کنلای برای یافتن پدر خود به ایرلند می رود (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۸۵ و مختاری، ۱۳۷۹: ۱۸۷). در داستان ادیسه - اثر هومر شاعر نامدار یونانی و متعلق به چهار یا پنج قرن قبل از میلاد - تلگونس به جستجوی پدر از جزیره آندیا به شهر ایتاکا رفت (وهمن، ۱۳۴۷: ۳۲). در داستان ایلپای پهلوان و شاهین از افسانه های حماسی شوروی مربوط به قرون ۱۲ و ۱۳ میلادی، شاهین فرزند ایلپا به سراغ پدر می آید (مختاری، ۱۳۷۹: ۱۸۸).

در داستان «رستم و سهراب»، نیز فرزند پس از دریافت مشخصات پدر از مادر خود، با سپاهی از جنگاوران روانه سرزمین ایران می‌گردد تا با از میان برداشتن شاه ایران، پدر را به جای او بنشانند:

برانگیزم از گاه کـااوس را ز ایران ببرم پی طـااوس را
به رستم دهم تاج و تخت و کلاه نشانمش بر گاه کااوس شاه
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۶)

در «برزنامه»، برزو که نیرنگ افراسیاب بر او کارگر آمده، با وجود هشدارهای مادر از فریب‌سازی‌های افراسیاب و جنگاوری رستم پیلتن، با سپاهی فراوان به سوی ایران روانه می‌شود:

چو بشنید برزو دل پر ز کین کشیدش سپه سوی ایران زمین
(ناکوک، ۱۳۸۴: ۶۷)

در «جهانگیرنامه»، مسیحای عابد که از گفتار اخترشناسان شنیده است که جهانگیر یل سپهدار کااوس و مهتر انجمن در گیتی می‌گردد، صلاح را در این می‌داند که او را به نزد کااوس رهسپار سازد. جهانگیر قبل از روانه شدن از نژاد و تبار خویش جوپا می‌شود و مسیحا به او پاسخ می‌دهد:

پدر باشدت رستم زابلی که مشهور عالم شد از پردلی
... بسی شادمان شد ز اصل و نژاد در شادمانی به دل برگشاد
چنین گفت پس با مسیحای پیر که هر کس که داری صغیر و کبیر
به من ساز همراه تا سوی ری شتابم به نزدیک کااوس کی
... برون شد ز مازندران پهلوان به همره دو صد نامدار جوان
(قاسم مادح، ۱۳۸۰: ۱۰۶)

همراهی دشمن

افراسیاب که پیوسته چشم نهاده و از هر فرصتی برای آسیب رساندن به ایران و ایرانیان سود می‌جوید، در حرکت هر یک از سه فرزند به سوی ایران، در کنار آنها قرار می‌گیرد. وی در هر سه منظومه هومان و بارمان، دوتن از سرداران نامی توران را مامور همکاری با فرزند پهلوان می‌سازد تا ضمن تحریک و تشویق او علیه ایران، از شناخت و

آشنایی متقابل فرزند و پدر جلوگیری به عمل آورند که در داستان «رستم و سهراب»، این امر حاصل می‌شود، آن دو سردار در داستان مذکور بایستی از شناخت پدر و پسر مانع می‌شدند و پس از کشته شدن پدر به دست فرزند، در خواب بر پسر شبیخون می‌زدند و او را از میان برمی‌داشتند.

نیرنگ

توسل به حيله و نیرنگ به شکل‌های گوناگون در این سه منظومه وجود دارد. از جمله نیرنگ‌های مشترک این است که در هر سه منظومه، افراسیاب با روانه کردن پهلوانی به همراه هدایای شاهانه و وعده‌های دلپذیر سعی در فریفتن پهلوان جوان می‌کند و در هر سه مورد نیز نیرنگ او کارگر می‌افتد.

در «برزنامه» پس از آنکه رویین پیران در بردن برزو نزد افراسیاب ناکام می‌ماند، گرسیوز موفق می‌شود با چرب زبانی، برزو را با خود همراه ساخته، نزد افراسیاب برود:

چو گرسیوز این گفت برزوی شیر بر او بیامد خرامان دلیر
... دلیر و خرامان ز دل پرشتاب بیامد به نزدیک افراسیاب
(ناکوک، ۱۳۸۰: ۳۷)

در «جهانگیرنامه»، افراسیاب هومان را برای جذب و فریفتن جهانگیر می‌فرستد:

برو نزد این کودک نو رسید که آمد میان دلیران پدید
به هر نوع دانی کنش یار خویش بیارش بر من به آیین و کیش
... درودت رساند شه افراسیاب چنین گوید آن شاه با جاه و آب
... تو را بر سپه پهلوانی دهم به ملک جهان کامرانی دهم
... به همراه هومان جوان دلیر سوی شاه توران روان شد چو تیر
(قاسم مادح، ۱۳۸۰: ۱۱۵ - ۱۱۴)

در هر سه منظومه، پس از رویارویی سنگین پهلوان ایرانی و بیگانه، ادامه مبارزه به زمانی دیگر موکول می‌شود:

در «رستم و سهراب»، پهلوان سه بار با فرزند روبرو می‌شود، در نبرد دوم آنگاه که پسر بر پدر غلبه می‌یابد:

نگه کرد رستم به آواز گفت که این راز باید گشاد از نهفت

دگر گونه تر باشد آیین ما
 کسی کوبه کستی نبرد آورد
 جز این باشد آرایش دین ما
 نخستین که پشتش نهد بر زمین
 سر مهتری زیر گرد آورد
 نبرد سرش گر چه باشد به کین
 به افکندنش نام شیر آورد
 چنین بود تا بود آیین ما
 روا باشد ار سر کند زو جدا
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۸۲)

در «برزنامه» نیز پدر که در نبرد با پهلوان نو رسیده دستش آسیب دیده و از ادامه رزم بازمانده است، خستگی اسبان و گرمای خورشید را بهانه کرده و ادامه رزم را به زمانی دیگر موکول می‌نماید. در ادامه نیز فرامرز را سوار بر رخس به همراه ساز و برگ جنگی خود به مقابله پهلوان غریبه می‌فرستد و به او چنین می‌گوید:

تو بگشای این جوشنت از میان
 همان نیزه و گرز سام سوار
 برت را بپوشان به بیر بیان
 بیر کینه جوی از گو نامدار
 چنان کن که از من ندانند باز
 چنان چون بود مردم چاره ساز
 (ناکوک، ۱۳۸۴: ۸۵)

در «جهانگیرنامه»، پسر که تمامی پهلوانان نامی ایران را به خم کمند گرفتار کرده و به اردوی دشمن آورده، در میدان نبرد با زال که در حقیقت پدر بزرگ اوست روبرو می‌شود و چون مشخص می‌شود که او فرزند پهلوان ایران است با همفکری پدر بزرگ دست به نیرنگ می‌زنند و تا شب هنگام برای جلوگیری از آگاهی یافتن دشمن به این آشنایی، نبردی صوری و متظاهرانه می‌نمایند. پهلوان جوان شبانگاه، در اردوی دشمن، ضمن وصف نبرد اخیر خود، چنین می‌نماید که فردا به نبرد خود با پهلوان پیر پایان خواهد داد:

چو فردا بیاید به میدان جنگ
 بیارم به درگاه شاه جهان
 ببندم دو بازوی او همچو سنگ
 گر از گردش چرخ یابم امان
 (قاسم مادح، ۱۳۸۰: ۱۷۷)

در «جهانگیرنامه»، پدر در دومین رویارویی با فرزند، پس از آزمودن سلاح‌های مختلف و شیوه‌های گوناگون به فرزند چنین می‌گوید:

چنین گفت رستم که ای پهلوان به کشتی ببندیم فردا میان
بینیم تا کردگار جهان چه خواهد نمود آشکار و نهان
(قاسم مادح، ۱۳۸۰: ۲۹۴)

نکته قابل ذکر در این گونه نیرنگ این است که در دو منظومه «برزونامه» و «جهانگیرنامه» رها ساختن پهلوان کهنسال حادثه‌ای فاجعه بار را برای فرزند رقم نمی‌زند اما نیرنگ پدر به فرزند در نبرد «رستم و سهراب»، پایانی کاملاً متفاوت و پشیمان کننده برای فرزند پدید می‌آورد. امیدسالار معتقد است که «فریبکاری رستم در مقابل سهراب همچون حيله‌گری اودیسیوس در اودیسه دلیل کامل بودن ویژگی‌های پهلوانانه بوده و نشان ناجوانمردی نیست» (امیدسالار، ۱۳۸۱: ۸۹).

شکست طلایه سپاه پدر توسط فرزند

در هر سه داستان، فرزند در ابتدای حمله، طلایه‌داران مرزبانان یا پیشاهنگان سپاه پدر را شکست می‌دهد و پیشروان آنان را اسیر می‌سازد:

در داستان «رستم و سهراب»، فرزند که در مسیر خود در مرز ایران به دژ سپید می‌رسد، پس از رویارویی با هجیر و گرفتار ساختن او با گردآفرید رزم می‌آزماید. گردآفرید که با نیرنگ از چنگال او رهایی یافته درون دژ پناه می‌گیرد و سهراب که خود را بازنده یافته، دژنشینان را به ویرانی دژ در حمله فردا تهدید می‌کند اما قبل از روشن شدن آفتاب، اهل دژ با گریز از راه مخفی، دژ را ترک می‌نمایند. در ادامه نیز صبحگاه پس از مرگ زند رزم، سهراب به سپاه ایران یورش می‌برد به گونه‌ای که همگان از برابر او گریخته، آسیمه و پریشان دست به دامان پدر می‌گردند.

در «برزونامه»، طوس و فریبرز از سوی کیخسرو مأمور در هم کوبیدن لشکر مهاجم دشمن در مرز می‌گردند اما این دو قبل از آنکه کاری از پیش ببرند به اسارت پهلوان غریبه در می‌آیند.

در «جهانگیرنامه»، فرزند که میدان‌داری سپاه دشمن را عهده‌دار شده هر روز به میدان می‌آید و یکی از نامداران سپاه پدر را در میدان جنگ گرفتار کرده، به بند دشمن می‌سپارد و تمامی نامداران پدر، بجز پدر بزرگ را گرفتار می‌سازد.

فراخوانده شدن پدر جهت مقابله با فرزند

در این داستان‌ها، سپاهیان ایران پس از مشاهده‌ی نیرو و توان شگفت و خارق‌العاده پهلوان غریبه، خود را از رویارویی با او ناتوان می‌یابند و بناچار به «پدر» که جهان پهلوان مرز و بوم آنهاست متوسل می‌گردند.

در داستان «رستم و سهراب» کیکاوس وقتی که از زبان گزدهم اوصاف پهلوان دشمن را می‌شنود، تنها رستم را حریف او می‌داند. از این رو گیو را به عنوان پیک به زابل فرستاده، رستم را جهت مبارزه با پهلوان نورسیده فرا می‌خواند:

چو نامه بخوانی به روز و به شب مکن داستان را گشاده دو لب
مگر با سواران بسیار هوش ز زاول بتازی بر آری خروش
بدینسان که گزدهم از او یاد کرد جز از تو نباشد ورا هم‌نبرد
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴۲)

در «برزونامه» پادشاه با فرستادن نامه‌ای از «پدر» می‌خواهد که به مقابله پهلوان نورسیده بشتابد:

یکی نامه فرمود شاه جهان به نزدیک رستم پناه مهان
... چو نامه بخوانی به زاول می‌پای که آمد همی لشکر کین‌فزای
(ناکوک، ۱۳۸۴: ۵۳)

در «جهانگیرنامه» زمانی که جهانگیر در آوردگاه علیه ایرانیان میدان‌داری می‌کند رستم در دیار مغرب به سر می‌برد اما آنگاه که جهانگیر در دیار مغرب با داراب شاه رویارو می‌شود، داراب ضمن ارسال نامه‌ای رستم را برای مبارزه با جهانگیر طلب می‌کند:

یکی نامه بنوشت از روی مهر به نزدیک فرخنده آزاد چهر
ز مضمون آن نامه دلپذیر چنین بود کای گرد روشن ضمیر
سپاهی پیامد ز ایران زمین سوی ملک مغرب زمین بهر کین
... بزودی ابا رستم پیلتن بیا اندر این نامدار انجمن
(قاسم مادح، ۱۳۸۰: ۲۹۰)

نام پرسی

پرسیدن نام حریف از موارد مرسوم در نبردهای تن به تن بوده است و معمولاً حریفان با بیان نام خود و رجزخوانی و برشمردن هنرها و فضایل خود، سعی در تضعیف روحیه‌ی هم‌وارد خود می‌کردند و در این میان در مواردی نیز برخی پهلوانان از افشای نام خود خودداری می‌کردند.

توجه به یک اعتقاد خرافی مبنی بر اینکه نام، جزئی از وجود فرد است و آگاهی یافتن دشمن بر نام شخص به مثابه تصرف بخشی از وجود اوست سبب شده که در برخی موارد پهلوانان در مقابل پهلوان قوی‌تر از خود از ابراز نام خودداری کنند (مینوی، ۱۳۶۹: بیج و فروید، ۱۳۴۹: ۸۱)

در داستان «رستم و سهراب»، با وجود پافشاری‌های مکرر فرزند؛ پدر نام خود را افشا نمی‌کند:

من ایدون گمانم که تو رستمی گر از تخمه نامور نیرمی
چنین داد پاسخ که رستم نیم هم از تخمه سام نیرم نیم
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۷۰)

البته در اینجا اعتقادی وجود دارد که علت کتمان نام از سوی پدر را تلاش ایرانیان دوستدار سرافرازی جهان پهلوان می‌داند که جهت سرپوش نهادن بر شکست پهلوان محبوب خویش به کتمان نام او در جنگ پرداختند (رستگار فسایی، ۱۳۶۹: ۵۳۶).
در «جهانگیرنامه» نیز پدر از افشای نام خود، خودداری کرده و خود را «قاتل رزمجو» معرفی می‌کند:

به رستم چنین گفت کای نامدار بکن نام خود پیش من آشکار
بگفتا منم قاتل رزمجوی که هر کس کند رزم من آرزوی
چنانش فرستم به آرامگاه که دیگر نیاید به آوردگاه
(قاسم مادح، ۱۳۸۰: ۲۹۳)

اما در مقابل، فرزند نام خود را افشا می‌نماید:

بگفتا جهانگیر نام من است سر چرخ گردان به دام من است
(قاسم مادح، ۱۳۸۰: ۲۹۳)

در «برزونامه» با وجود این که پدر نام پهلوان نورسیده (فرزند) را در میدان جویا می‌شود، فرزند مشخصات هم‌اورد خود را پس از رزم از افراسیاب می‌پرسد و افراسیاب نیز بی‌آنکه پاسخ پرسش او را بدهد او را از بحث جدا و منحرف می‌سازد:

زمین را ببوسید [برزو] و با او نهان
 چنین گفت کای شهریار جهان
 هم‌اورد من کیست این شیرمرد
 که چون او ندیدم به دشت نبرد
 چه نامست و از تخمه کیست او
 نباشد همانا چنین جنگجو
 ...بدو گفت افراسیاب آن زمان
 که بنشین و بگشای بند از میان
 به خوردن نهادند سر را همه
 شبان و همان روز خورده رمه
 (ناکوک، ۱۳۸۴: ۷۸-۷۷)

نبردهای سه گانه

هر یک از پهلوانان نو، سه بار با پهلوان کهن روبرو می‌شوند و در رویارویی سوم است که پهلوان کهن بر آنها چیرگی می‌یابد: در داستان «رستم و سهراب»، رویارویی اول فرزند با پدر، روز بعد از مرگ زندرزم است که فرزند یک تنه به اردوگاه پدر تاخته است و همگان از برابرش می‌گریزند و با ترس و اضطراب پدر را آماده و راهی میدان او می‌نمایند. در نبرد دوم است که پدر را بر زمین می‌زند و پدر با نیرنگ از صدمت تیغ او رهایی می‌یابد^(۷) و سومین برخورد، نبرد است که پهلوی فرزند بیدار دل دریده می‌شود.

در «برزونامه» اولین نبرد پدر و پسر در میدانی‌ست که دست پدر از ضربه گرز پهلوان غریبه (فرزند) از کار فرو می‌ماند، در نبرد دوم پهلوان پیر به نیرنگ متوسل شده و سواری را با پوشش و اسب خود به میدان پهلوان نو می‌فرستد. سومین رویارویی در بازگشت پدر از پایتخت به سوی زابلستان است که در راه با فرزند که از زندان گریخته، رویارو می‌گردد و این بار پدر چیره می‌گردد.

در «جهانگیرنامه»، پدر و فرزند سه بار با هم نبرد می‌کنند که در نبرد سوم پدر بر فرزند فائق می‌آید.

معرفی فرزند به پدر

در هر یک از سه منظومه، فردی سعی می‌کند با معرفی فرزند مانع رخداد فاجعه شود و آشنایی در پایان نبرد سوم صورت می‌گیرد.

در داستان «رستم و سهراب»، زند رزم قرار است پدر را به فرزند بشناساند اما قبل از رویارویی دو پهلوان، توسط پدر از پای در می‌آید و در پایان نبرد سوم بعد از وقوع فاجعه و دریده شدن پهلوی فرزند است که پدر و فرزند یکدیگر را می‌شناسند.

در «برزنامه» فریاد به موقع مادر در پایان نبرد سوم و شناساندن فرزند به نیا، او را از صدمهٔ خنجر آخته می‌رهاند:

بر آورد بازو به کردار باد	بر او چیره شد رستم شیرزاد
بیفکندش آنگه چو شاخ درخت	مر او را به بر زد بیفشرد سخت
توگفتی بلرزید روی زمین	بر آورد زد بر زمینش ز کین
بدان تا زکینه ببردش سر	چو شیری نشست از بر نامور
که رستم بخواهد سرش را برید	... نکه کرد مادرش او را بدید
چنین گفت با رستم کینه خواه	بیامد دوان تا به آورد گاه
بر او دل چه داری پر از کیمیا	... تو را او نبیره ست و هستی نیا

(ناکوک، ۱۳۸۴: ۱۴۸-۱۴۷)

در «جهانگیرنامه» نیز آنگاه که پدر، فرزند را بر زمین کوبیده و خنجر از میان برمی‌کشد، رخس شیهه می‌کشد و فرامرز از شیههٔ اسب پدر، پدر را می‌شناسد:

بیندیشش از داور داوران	بر آورد آواز کای پهلوان
ز نسل تو و پشت و پیوند تست	جهانگیر فرزند دلبند توسط

(قاسم مادح، ۱۳۸۰: ۲۹۸)

در «برزنامه» و «جهانگیرنامه» چون معرفان موفق به معرفی فرزند به پدر می‌شوند داستان از رخدادن فاجعه به دور می‌ماند اما در داستان «رستم و سهراب»، ناشناخته ماندن دو طرف فاجعه می‌آفریند.

نتیجه‌گیری

بررسی و تحقیق آثار و نوشته‌هایی که متفکران و مردم‌شناسانی چون استروس، پراپ، گریماس و... به جای گذاشته‌اند حاکی از آن است که به‌رغم تنوع و اشکال گوناگون، آثار مختلف از عناصر مشابه و ساختارهای ثابتی برخوردارند به گونه‌ای که عناصر تشکیل دهنده داستانهای فراوان و به ظاهر متفاوت را می‌توان به شمار کم و محدودی کاهش داد. چنان که در مطالعه داستانهایی که درباره‌ی نبرد پدر و پسر است می‌توان این وضعیت را ملاحظه کرد.

بررسی صورت گرفته نشان داد که سه داستان «رستم و سهراب»، «برزنامه» و «جهانگیرنامه»، که بر پایه نبرد خویشاوندی استوارند، با وجود محیط و فضای مختلف، دارای ساختارهای مشترک و نزدیکی هستند که می‌توان آنها را از این قرار دانست: رفتن اتفاقی پهلوان به دیار بیگانه، ملاقات اتفاقی با دختری در سرزمین بیگانه، ازدواج برون مرزی، رفتن پهلوان و ترک همسر، دادن نشانه به همسر، تولد نوزاد خارق‌العاده، روانه شدن فرزند به سرزمین پدر، همراهی دشمن، نیرنگ، شکست طلایه سپاه پدر توسط فرزند، فراخوانده‌شدن پدر توسط پادشاه جهت مقابله با فرزند، نام‌پرسی، نبردهای سه‌گانه، معرفی فرزند به پدر.

پی‌نوشت

۱. از جمله انتقادات وارد شده بر نظریه ساختارگرایی، رویکرد غیرتاریخی متفکران آن است. چنانکه استروس به عنوان معروفترین این متفکران به ساختارهای کلی و جهانشمول باور داشت. (لیچ، ۱۳۵۰: ۵۶-۳۳) برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به ماتیوس، ۱۳۷۸: ۲۱۵ به بعد و نقیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۳۷۰ به بعد.

۲. از جمله انتقاداتی که به شیوه پراپ شده است می‌توان به انتقاد کسانی چون آ. ج. گریماس اشاره کرد. گریماس «در کتاب ساختار معنایی با درکی عملی تر از طرح پراپ توانست با استفاده از مفهوم کنشگر به مختصرتر کردن کار او بپردازد» (به نقل از ایگلتون، ۱۳۸۳: ۱۴۴).

۳. به دلیل آشنایی خوانندگان با داستان «رستم و سهراب»، و نیز جلوگیری از اطاله مطلب از ذکر خلاصه آن خودداری شد.

۴. پانوف برون همسری را «قاعده و دستورالعملی می داند که براساس آن فرد نمی تواند همسر خود را از درون گروهی که به آن تعلق دارد انتخاب کند. این گروه که باید کاملاً مشخص شود تا مفهوم فوق معنا پیدا کند می تواند یک گروه خویشاوندی، یک گروه اقلیمی و یا گروهی باشد که افراد آن پایگاه یکسانی دارند» (پانوف و پرن، ۱۳۸۲: ۱۲۰).

۵. یکی از نمودهای زن سالاری یا مادر سالاری پیشقدمی زنان و به عبارت دیگر خواستگاری از طرف زن به جای مرد است (روح الامینی، ۱۳۷۷: ۱۶۷).

۶. ابیات مربوط به آیین تزویج را برخی پژوهشگران الحاقی دانسته اند؛ در شاهنامه تصحیح خالقی مطلق نیز ابیات مذکور الحاقی به شمار آمده اند. گویا از پژوهشگران گذشته نیز کسانی چون مینوی به عدم تعلق ابیات مذکور به شاهنامه اعتقاد داشته که در مقدمه داستان «رستم و سهراب»، این الحاقات را متأثر از آیین اسلام می داند و چنین استدلال می کند که بدین وسیله خواسته اند مولود این تزویج حرامزاده نباشد. وی ادامه می دهد که اصولاً در ازدواج های برخی جوامع باستانی فقط رضایت دو طرف کافی است (مینوی، ۱۳۶۹: بیج).

۷. رستگار معتقد است که رستم در حقیقت در همین نبرد به دست پهلوان تورانی کشته شد. اما از آنجا که ایرانیان دوست نداشتند بپذیرند که جهان پهلوان آنها در میدان نبرد آن هم به دست پهلوانی ترک بی نام و آوازه کشته شده، در ابتدا سعی کردند که با ایجاد رابطه پدر و فرزندی شکست رستم را از فردی از خانواده و تبار خود او نسبت دهند و در ادامه از این هم پیش تر رفتند و جای غالب و مغلوب را با طرح این «نیرنگ» عوض کردند، زیرا نسبت نیرنگ سازی به پهلوان خویش را پسندیده تر از شکست و مرگ او یافتند (رستگار فسایی، ۱۳۶۹: ۵۲۵).

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۷۰) ساختار و تأویل متن، تهران، مرکز.
استروس، کلود لوی (۱۳۷۶) اسطوره و معنا، ترجمه شهرام خسروی، تهران، مرکز.
اسکولز، رابرت و همکاران (۱۳۸۳) درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، آگه.
اعتماد مقدم، علیقلی (۱۳۵۵) آیین‌ها و رسم‌های ایرانیان باستان بر بنیاد شاهنامه فردوسی، تهران، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.
افشاری، مهران (۱۳۷۸) «برزنامه»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، نشر بنیاد دایره المعارف اسلامی.
افشاری، مهران (۱۳۸۶) «جهانگیرنامه»، در دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۱، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، نشر بنیاد دایره المعارف فارسی.
امیدسالار، محمود (۱۳۸۱) جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، تهران، بنیاد موقوفات افشار.
ایگلتون، تری (۱۳۸۳) نظریه ادبی، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز.
برتنز، یوهانس ویلم (۱۳۸۲) نظریه ادبی، ترجمه فرزانه سجودی، تهران، آهنگ دیگر.
پاتر، آنتونی مورای (۱۳۸۴) نبرد پدر و پسر در ادبیات جهان، ترجمه محمود کمالی، تهران، ایدون.
پانوف، میشل پرن (۱۳۸۲) فرهنگ مردم‌شناسی، ترجمه اصغر عسکری خانقاه، تهران، سمت.
پراب، ولادیمیر باکولویچ (۱۳۶۸) ریخت‌شناسی قصه‌های پریان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، توس.
حمیدیان، سعید (۱۳۷۲) درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران، مرکز.
خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲) «یکی داستان است پر آب چشم»، گل رنجهای کهن، به کوشش علی دهباشی، تهران، مرکز.
راوندی، مرتضی (۱۳۵۶) تاریخ اجتماعی ایران، ج ۶، تهران، امیرکبیر.
رزمجو، حسین (۱۳۸۱) قلمرو ادبیات حماسی ایران، ج اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
رستگار فسایی، منصور (۱۳۶۹) «روایتی دیگر در مرگ‌رستم»، بیست و یک گفتار درباره شاهنامه و فردوسی، شیراز، نوید شیراز.
روح الامینی، محمود (۱۳۷۵) نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی، تهران، آگه.
ریتزر، جورج (۱۳۷۴) نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران،

علمی.

ستاری، جلال (۱۳۷۳) سیمای زن در فرهنگ ایران، تهران، مرکز. سلدن، امان و همکاران (۱۳۷۲) راهنمای نظریه ادبی معاصر، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو.

صفا، ذبیح الله (۱۳۷۴) حماسه سرایی در ایران، تهران، فردوس. عطاءبن یعقوب ناکوک (۱۳۸۴) حماسهٔ برزنامه، تصحیح احمد محمدی، همدان، دانشگاه بوعلی سینا.

فرزید، زیگموند (۱۳۴۹) توتم و تابو، ترجمه محمد علی خنجی، تهران، طهوری. فریزر، جیمز جرج (۱۳۸۳) شاخهٔ زرین، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران، آگه. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶) شاهنامه، دفتر سوم، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

کریستن سن، آرتور امانوئل (۱۳۶۷) ایران در زمان ساسانیان، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، تهران، امیرکبیر.

لیچ، ادموند (۱۳۵۰) لوی استروس، تهران، خوارزمی. ماتیوس، اریک (۱۳۷۸) فلسفهٔ فرانسه در قرن بیستم، ترجمه محسن حکیمی، تهران، ققنوس. مداح هراتی، ابوالقاسم (۱۳۸۰) جهانگیرنامه، به کوشش سید ضیاءالدین سجادی، تهران، دانشگاه تهران-دانشگاه مک گیل.

مزدایور، کتایون (۱۳۸۳) داغ گل سرخ و چهارده گفتار دیگر دربارهٔ اسطوره، تهران، اساطیر، مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.

مزدایور، کتایون (۱۳۵۴) «نشان‌های زن سروری در ایران باستان»، مجله فرهنگ و زندگی، ش ۱۹-۲۰.

مختاری، محمد (۱۳۷۹) حماسه در رمز و راز ملی، تهران، توس. مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۸) دانشنامهٔ نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مهران مهاجر و همکاران، تهران، آگه.

مینوی، مجتبی (۱۳۶۹) داستان رستم و سهراب، از شاهنامهٔ فردوسی، به کوشش مهدی قریب و مهدی مداینی، تهران، موسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

نقیب‌زاده، میرعبدالحسین (۱۳۸۷) نگاهی به نگرش‌های فلسفی سدهٔ بیستم، تهران، طهوری. وهمن، فریدون (۱۳۴۷) «رستم و سهراب»، مجله سخن، دوره ۱۸.